

میان فرمانبرداری و جنون خودبزرگ بینی

Abbas Beydoun

برگردان به فارسی: ناهید جعفرپور

روزنامه KulturAustausch

عباس بیدون شاعر و خبرنگار نویسنده لبنانی متولد ۱۹۴۵ و سردبیر روزنامه لبنانی اس - سفیر اعتقاد دارد که جوامع اسلامی گنج و منگ در این جهان مدرن بدنبال هویت خود می گردند .

اینکه سیستم مک دونالدی چه می خواهد و چه فرهنگ مشترکی را بروی این کره خاکی اشاعه می دهد را فوراً همه در سرتاسر جهان فهمیدند. اما انکار و کمبود اطلاع در این باره را نمی توان در جهان عرب نادیده گرفت .

مک دونالد، این تحریک اجتناب ناپذیر برای دهقانان و روشنفکران، تنها بخش کوچکی از زنجیره بلند و تغییرات عمیق است. مجموعه تغذیه ما در فاصله چند دهه گذشته کاملاً تغییر نموده است. همچنین البسه، وسائل زندگی ما، طریقه ساختمان سازی، زندگی و طریقه و نوع وقت و گذراندن اوقات فراقتان .

شلوار مدرن آن پوشش های سنتی دوران قدیم را که در زمان خود مطمئناً ما را بیشتر از مک دونالد به خود جلب می کرد به عقب رانده است .

مقاومت در سطوح زندگی عملی روزانه آنچنان هم شدید نیست اما در مقابل، مقاومت روحی بیشتر است. در حالیکه تغییرات مشخص روزمره بدون مشکلات بزرگ در حال رخ دادن است، همزمان نفرت از فاتحین غربی و نفرت از خویشتن که این بیماری واگیر را می پذیرد و در درون خود حل می کند و جزئی از وجود خود می سازد قوی تر شده است .

مک دونالد شاید هنوز اروپائی ها را تحریک و عصبی می کند اما مدتهاست که دیگر حساسیت جهان عرب را بر نمی انگیزد. آنها مدتهاست که با مارک های اروپائی زندگی می کنند و دیگر مهاجرت کالاها و شرکت های آمریکائی به کشورهایشان برای آنها عادی شده و نقشی بازی نمی کند .

یک نوع طریقه زندگی، یک فرهنگ در مسیر چندین دهه کاملاً فروپاشیده است. ادبیات، هنر، موزیک و نوع تفکر و اندیشه تغییر نموده است .

در این مسیر ما در حالتی قرار گرفته ایم که نه غربی هستیم و نه حتی بخشی از غرب. گوئی که تمامی این تغییرات رادر یک وضعیت تاریک و روشن انجام داده اند و با تاریخ خود ما هیچگونه نسبتی ندارد !

در بخشی از ادبیات ما تصویر گسترده تجاوز به وضوح بیانگر این است که ما از خود بیگانه ایم و یا تبدیل به

چیزی شدیم که شبیه هیچ کس نیست. نه شبیه خودمان و نه شبیه غربی ها .

فرهنگ ما را نمی توان بسادگی از یک فرهنگ مدرن و یک فرهنگ سنتی تشخیص داد زیرا که این هر دو در هم گره خورده اند. امکان دارد که بیچارگان شهرهای ما روستاهای محل تولد خویش را فراموش کرده باشند، اما مطمئناً روزی آنها در همین روستاهایشان و در کنار تکه زمینی که ترکش کرده اند، چون برایشان دیگر ناکافی بود، به خاک سپرده خواهند شد .

واعظینی که می خواهند این سنت ها را زنده نگاه دارند یعنی روحانیون و اسلامیست ها، به احتمال قوی بیشتر از همه از تاثیر رسانه های مدرن و چگونگی استفاده از آن آگاهی دارند .

هم زمان مهندسین و پزشکان و شاعران مدرنی وجود دارند که به خرافات مذهبی پسییده و سیاستمدارانی که برای تصمیمات خویش پند از پیشگویان می گیرند. در واقع هیچگونه انشعایی میان قدیم و جدید وجود ندارد .

دوگانگی غالباً در تک تک افراد جهان عرب خانه کرده است. ما در واقع در یک اطلاقک آینه ای قرار گرفته ایم که در آن مسائل ایدئولوژیک و سیاسی و اجتماعی و جدید و قدیم و خلاصه همه و همه در هم آمیخته و قاطی شده اند .

پایه های اجتماع ما یعنی گروه های قومی، گروه های مذهبی، احزاب، اتحادیه ها و ارتش در یک دوران گذار پیشرفته زندگی می کنند بدون اینکه از این توانائی برخوردار باشند که تجربیاتی جمع کنند و این تجربیات را پایه حرکت های عقلانی نمایند .

انگاری که آنها بدون حافظه کوتاه مدت زندگی می کنند و تصویری واقعی در باره تاریخ جدید ندارند و به زمان حال چون موسیقی ای برای آینده می نگرند .

از آنجا که ما از تجربیات نمی آموزیم، همواره به دوران قدیم رجوع کرده و تکرار مکررات می شویم. اسلام گرایی دقیقاً همچنان چون تاریخ تمامی سیستم های سیاسی عربی مثالی است برای این تکرار بی حاصل .

موضوع بر سر سنتگرایی و مدرنیته نیست بلکه موضوع بر سر فراموش کردن زمان حال و شوکی است که بدنبال این فراموشی قرار دارد. افکار ما دور و بر آرزوها و خواسته ها دور می زند و نه پیرامون واقعیت ها در اینجا و هم اکنون و یا واقعیت ها در تاریخ .

سنت ها شکسته می شوند اما همواره بعنوان ایده و پرنسیپ باقی می ماند. گذشته واقعی بی معنی است مهم ایده آل های گذشته است. همچنین مدرنیزاسیون بعنوان امکانی واقعی وجود ندارد بلکه پرنسیپی است مجرد و انتزاعی .

در این وضعیت ایدئولوژی می تواند خودش را آزاد و مستقل از هرگونه امتحان واقعیت و تجربه گسترش دهد و به شعار تبدیل شود و به صورت طوطی وار از سوی بدنه جامعه مسخ شده (مردم) تکرار شود .

در این صورت عقل تحت تاثیر احساسات تحقیر شده و پایمال شده، در آرزوی تأیید خویشتن و یا رویای جلال و عظمت غوطه ور می شود .

غرب در واقع عامل تمامی این احساسات متناقض است. او تجاوزگری است که ما اعمالش را هرگز فراموش نمی کنیم همزمان برای ما ایده آلی دست نایافتنی است. در حالیکه ما از وی می خواهیم که ما را جدی بگیرد و مورد قبول قرار دهد، مرگ سمبولیک و یا واقعی اش برای برخی از ما بعنوان تنها راه حلی است تا بدین وسیله

به این دنباله روی بی حاصل پایانی دهیم. این دنیای داخلی بدون درک واقعیات کاملاً وجود دارد. مثلاً فکر کنیم که چرا صدام حسین و بن لادن پیش خود خیال می کردند که از این قدرت برخوردارند که با تمامی جهان بجنگند .

دلایل عدم مشروعیت غرب را می توانید در تاریخ استعماری به اندازه کافی پیدا کنید. تاریخ بشری و تاریخ ما سرتاسر نشان از بیچارگی، تحقیر، بی ریشه گی و رانده شدن بنام ایده های متمدانانه است .

مشکل با غرب بسیار عمیق تر از این حرف هاست زیرا که این مشکلات باعث می شوند که خویشتن ما ضربه پذیرد و به دلیل قدرت دشمن احساس فلجی یا از صحنه پاک شدن کنیم و ناتوان از پیدا کردن نام و هویتی برای خود باشیم .

این خفت و خواری عمیقی که جهان عرب از سوی غرب تجربه کرده است بی تفاوتی آنان را در مقابل خویشتن خود و خود آزاری که در آن اسیر می باشند قوت و شدت می بخشد .

جهانی سازی بعنوان شکست اروپا

جهانی سازی برای آنها [جهان عرب مورد بحث نویسنده] در اولین مرحله به مفهوم نفوذ ایالات متحده آمریکا نیست بلکه از همه مهمتر به مفهوم شکست اروپاست. در جهانی که حتی استعمارگران اسبق در درجه دوم قرار گرفته اند در این جهان برای بسیاری از روشنفکران عرب امیدی دیگر وجود ندارد .

مفهوم اروپا پشت حضور آمریکا مرتباً کمرنگ تر می شود و دیگر نمی تواند مقیاسی برای قوت و ضعف تو باشد. جهانی سازی بشدت رابطه میان صدمه خوردن و زبرپا گذاشتن، فرمانبرداری و اطاعت و خودبزرگ بینی را پیچیده نموده است و ناامیدی را شدت بخشیده است .

تمامی این مشخصات نشان می دهند که مشکلات ما با خود ما و با غرب در مرحله نخست روحی و روانی و طبیعتی سمبولیک دارد. کسی که این مشکل را می خواهد حل نماید، می بایست از این منظر حرکت کند. تا زمانی که دنیای عرب و ملت های مسلمان نتوانند این مشکلات را حل کنند تمامی همکاری های اقتصادی و فرهنگی معنی نخواهند داشت .

مهمترین و قطعاً مسئله محوری و تعیین کننده برای به وجود آمدن یک توازن سمبولیک میان غرب و جهان عرب در مرحله نخست موضع گیری غرب در رابطه اختلافات میان اسرائیل و فلسطین است .

جانب گیری و طرفداری که غرب از اسرائیل می کند برای ملت های اسلامی تصویری از خوار کردن ملت ها و احترام نگذاشتن به حقوق آنها و تجاوزی استعمارگرانه را می دهد. اسرائیل برای ملت های خاورمیانه کشوری شرقی نیست، بلکه به مفهوم دست دراز غرب است .

ارجعیت دادن به اسرائیل برای ملت های خاورمیانه به مفهوم تکرار دائمی برتری و به رسمیت نشناختن و یا حتی آن فتح غربی که عرب ها و مسلمانان را ضعیف و فلج می سازد، است. اسرائیل برای این ملت ها آزمایشی است برای اعتبار غربی .

به همین دلیل، حیث جاری کنونی پیرامون برابری فرهنگی ها و گفتگوی تمدن ها برای کسانی که روز به روز رنجی را که فلسطینی ها می کشند، می بینند و به ضعف و تحقیری که می شوند پی می برند، هیچگونه مفهومی ندارد و بی حاصل است.